

آموزش اخلاق، رفتار اجتماعی و قانون‌پذیری به کودکان

تألیف

دکتر مسعود جان بزرگی

ناهد نوری

دکتر مژگان آگاه هریس





دکتر مسعود جان‌بزرگی، ناهید نوری
دکتر مژگان آگاه‌هریس
آموزش اخلاق، رفتار اجتماعی و قانون‌پذیری به
کودکان

فروست: ۶۳۷

ناشر: کتاب ارجمند

صفحه‌آرا: شهرام محمدی

ناظر چاپ: سعید خانکشلو

چاپ: نفیس‌نگار، صحافی: روشنگر

چاپ پنجم، مهر ۱۳۹۳، ۴۴۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۶-۱۹۵-۳

www.arjmandpub.com

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف، ناشر، نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

عنوان و نام پدیدآور: جان‌بزرگی، مسعود.
آموزش اخلاق، رفتار اجتماعی و قانون‌پذیری به کودکان /
[تألیف دکتر مسعود جان‌بزرگی، ناهید نوری، دکتر مژگان
آگاه‌هریس - تهران: ارجمند، ۱۳۸۹
مشخصات نشر: تهران: کتاب ارجمند.
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص. وزیری.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۶-۱۹۵-۳
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: ۱. آموزش و پرورش کودکان. ۲. جامعه‌پذیری.
۳. کودکان - روانشناسی. ۴. بازی‌های کودکان.
شناسه افزوده: نوری، ناهید. آگاه‌هریس، مژگان.
رده‌بندی کنگره: LB۱۱۱۷/ج۲۵۸
رده‌بندی دیویی: ۶۱۶/۸۹۱۴۲ ۳۷۲/۲۱
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۳۷۴۰

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و ۱۶ آذر، پلاک ۲۹۲، تلفن ۸۸۹۷۷۰۰۲
شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات مجد دانش، تلفن ۰۵۱۱-۸۴۴۱۰۱۶
شعبه اصفهان: خیابان چهارباغ بالا، پاساژ هزارجریب، تلفن ۰۳۱۱-۶۲۸۱۵۷۴
شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن ۰۱۳۱-۳۲۳۲۸۷۶
شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن ۰۱۱۱-۲۲۲۷۷۶۴
شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن ۰۹۱۱۸۰۲۰۰۹۰
شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن ۰۸۳۱-۷۲۸۴۸۳۸

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

با ارسال پیامک به شماره ۰۵۹۹ ۰۵۹۹ ۰۰۰ ۱۰۰۰ در جریان تازه‌های نشر ما قرار بگیرید:

ارسال عدد ۱: دریافت تازه‌های نشر پزشکی به صورت پیامک
ارسال عدد ۲: دریافت تازه‌های نشر روان‌شناسی به صورت پیامک
ارسال ایمیل: دریافت خبرنامه الکترونیکی انتشارات ارجمند به صورت ایمیل

فهرست مطالب

تقدیر.....	۴
پیشگفتار.....	۵
بخش اول: اصول نظری.....	۹
فصل اول: آموزش اخلاق به کودکان.....	۱۱
فصل دوم: فرزند پروری.....	۲۹
بخش دوم: روش های عملی.....	۵۱
فصل سوم: آموزش خودمهارگری به کودکان.....	۵۳
فصل چهارم: آموزش همدلی به کودکان.....	۶۷
فصل پنجم: آموزش قانون به کودکان.....	۸۱
فصل ششم: آموزش صلح به کودکان.....	۹۲
فصل هفتم: آموزش حرمت خود (اعتماد به نفس) به کودکان.....	۱۲۳
بخش سوم: بازی درمانگری گروهی برای تقویت رفتار اجتماعی در کودکان.....	۱۴۵
فصل هشتم: اصول نظری.....	۱۴۷
فصل نهم: برنامه تقویت مهارت های اجتماعی.....	۱۵۱
ضمیمه.....	۱۹۹
پیوست های ۱ الی ۱۹.....	۱۹۹
پاسخنامه C. A. D S.....	۲۸۶
منابع.....	۲۹۱

تقدیر

برخود فرض می‌دانیم از سازمان بهزیستی به ویژه دانشگاه علوم بهزیستی و سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی کشور که با حمایت خود زمینه اولیه پژوهشی که منتهی به تدوین این کتاب شد را فراهم نمودند، قدردانی کنیم. از مدیریت محترم همه مهدهای کودکی که هم با اجرای برنامه‌های این کتاب زمینه بومی‌سازی روش‌های آموزش اخلاق را در این مرز و بوم فراهم نمودند، به ویژه مهد کودک آرامش خاطر که توسط یکی از مؤلفین به همین منظور تأسیس گردید و مجری اصلی برنامه‌های این کتاب است، کمال سپاسگزاری را داریم. همچنین، تلاش‌های ناشر محترم به ویژه جناب آقای دکتر ارجمند که با روحیه خاص و ترغیب‌گر خود شوق پیگیری انسان را در گذار از سربالایی‌های مسیر تألیف تا آماده‌سازی اثر فراهم می‌سازد، قدر می‌نهیم. از آقای سید امیر فرید موسوی برای طراحی روان‌شناختی روی جلد نهایت تشکر را داریم. همچنین از زحمات بی‌دریغ جناب آقای دکتر مظفر کمال تشکر را داریم.

پیشگفتار

درونی شدن مفاهیم اخلاقی و اجتماعی از نگرانی‌های مهم والدین و مراقبان کودک است. اینکه "چه چیز" و "چگونه" درونی می‌شود، باعث شکل‌گیری چارچوب‌های نظری متفاوت شده است. هر چند فرایند درونی شدن، مستلزم عوامل مختلفی است ولی هنوز ناکامی‌های جدی در این زمینه، نظر محققان رشته‌های مربوطه را به خود جلب کرده است. هیچ یک از رویکردهای نظری فعلی نمی‌توانند ثابت کنند برای درونی کردن مفاهیم اخلاقی و اجتماعی شیوه‌ای بسنده و کافی در اختیار دارند و به این دلیل رویکردهای تلفیقی نگر بیش از پیش در حال گسترش هستند. این رویکردها در تلاش هستند که از ابزارهای مختلف و از زوایای متفاوت جریان یک تربیت موفق را پیگیری کنند. تبدیل کودک به یک شهروند موفق آرزوی طراحان فرهنگی هر جامعه پیشرفته است.

در جامعه ما به دلایل متعدد فرایند درونی شدن از جایگاه و اهمیت بالایی برخوردار است، این فرایند را بیش از هر چیزی مذهبی شدن افراد و انسان‌ها بر عهده داشته است. در عین حال، هر جا که آموزش‌های مذهبی از کنش ضعیفی برخوردار باشند و یا عوامل ضد مذهبی حضور داشته باشند، مانع درونی شدن بسیاری از مفاهیم اجتماعی و اخلاقی می‌شوند. تعامل مذهب با رفتار مذهبیون، گاهی باعث شکل‌گیری دفاع‌های ناهشیار در برابر مذهب می‌شود.

آموزش‌های رسمی درباره قانون و مفاهیم اخلاقی از موفقیت‌چندانی برخوردار نیست، چرا که یک نظر سنجی از دانش‌آموزان راهنمایی تا دبیرستان نشان داده است که در برخی مدارس تنها ۲ تا ۴ درصد دانش‌آموزان می‌دانستند مهمترین قانون کشور چیست؟ در حالی که بارها آن را به عنوان درس رسمی امتحان داده بودند (جان بزرگی، ۱۳۸۳). بنابراین پیگیری درونی‌سازی از مسیر آموزش‌های رسمی، ثمر چندانی در پی نخواهد داشت.

خانواده نخستین مرجعی است که شخصیت فرد در آن شکل می‌گیرد و با نفوذترین مرجع رسمی و اجتماعی برای تربیت است. خانواده‌ها با راهبردهای متعدد (از فشار جسمانی گرفته تا تحریم عاطفی و چانه‌زنی و قیاس) تلاش می‌کنند مفاهیم اجتماعی و اخلاقی را در کودکان درونی کنند. تحقیقات متعدد نشان می‌دهند که نوع مداخله والدین می‌تواند به تمرد یا اطاعت کودکان منجر شود. بنابراین امید اصلی برای توفیق در درونی‌سازی و تربیت یک شهروند موفق، بیش از هر مرجعی به خانواده معطوف است.

اما می‌دانیم که چنانچه خانواده با الگوی تربیتی مناسبی وارد میدان تربیت نشود، بیش از آنکه فرد را برای جامعه آماده کند، او را از جامعه گریزان می‌کند. همچنین نتایج پژوهش جان بزرگی (۱۳۸۳) نشان داد که والدین سهل‌گیر و سخت‌گیر، نه تنها اطاعت‌پذیری کودکان را تربیت نمی‌کنند، بلکه باعث تمرد و سرکشی آنها می‌شوند. آنها با استفاده از شیوه‌های "تحریم عاطفی" و "تحمیل نقطه نظر" خود مانع از شکل‌گیری صحیح مفاهیم

یا ساختار اخلاقی در کودکان می‌شوند. تنها گروهی از والدین که مسلط به شیوه‌های تربیتی منسجم و شیوه مقتدرانه هستند، در امر مطیع‌سازی موفق هستند. آنها به خود نظم‌دهی کودکان اعتقاد دارند و حداقل باعث تخریب نگرش‌های کودکان نسبت به قوانین جامعه نمی‌شوند. در نظر گرفتن تفاوت‌های فردی و طبیعت فعال کودکان مانع از این می‌شود که بتوان یک شیوه ثابت و مشخص تربیتی را برای همه کودکان در نظر گرفت. همه این مسایل باعث می‌شود همواره این موضوع مد نظر باشد که چگونه می‌توان شرایطی فراهم کرد که کودکان آسانتر به درونی کردن مفاهیم اخلاقی و اجتماعی روی آورند.

این کتاب تلاش کرده است به شیوه‌ای دست یابد تا بتوان از طریق آن شرایط یک تربیت موفق را فراهم کرد. بر اساس مدل ارائه شده در این کتاب که بخشی از چارچوب‌های عملی هم در آن لحاظ شده است، درونی شدن احترام به قانون و یا مفاهیم اخلاقی مستلزم آموزش و آمادگی روانی کودکان است. آنها باید قبل از آموزش دیدن در زمینه قواعد اخلاقی و قوانین، در زمینه برخی مهارت‌های پایه به توانایی خاصی دست یافته باشند.

چنانچه مهارت‌های فرا اخلاقی در کنار مهارت‌های اخلاقی به کودکان آموزش داده شوند و به اندازه کافی تمرین گردند، آنگاه نظام رفتاری و روانی کودکان برای درونی‌سازی مفاهیم اخلاقی و اجتماعی و از جمله احترام به قانون آمادگی بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین اگر مفاهیمی از قبیل مشارکت جویی (جهت‌گیری اجتماعی)، خود مهارگری و ... را به کودکان بیاموزیم و با آنها در این زمینه تمرین کنیم، آنگاه همدلی به‌عنوان یک مهارت اخلاقی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری یک اخلاق نسبتاً پایدار در کودکان شود. مهارت‌های اخلاقی و فرا اخلاقی، زمینه‌ای را فراهم می‌کنند تا آموزش قانون و احترام به قانون در کودکان به آسانی درونی گردد. بنابراین چگونگی درونی‌سازی، مستلزم طراحی آموزش بر اساس آموزش این مهارت‌ها است.

پژوهش‌ها به این سمت گرایش دارند که با تلفیق شیوه‌ها و ابزارهای مختلف، میزان کارآمدی آموزش را افزایش دهند. به طوری که با تلفیق شیوه‌های رفتاری و القای شناختی، میزان کارایی و تأثیرگذاری شیوه‌های آموزش بیشتر شده است و می‌توان فرایند درونی‌سازی را بیش از پیش تسریع و شدت آن را افزایش داد.

در این کتاب، شما ابتدا با مدل تربیت اخلاقی کودکان که زمینه را برای درونی‌سازی مفاهیم اجتماعی و اخلاقی فراهم می‌کند آشنا خواهید شد. سپس چند مجموعه آموزشی شامل یک مدل بازی درمانی، آموزش قانون به کودکان، آموزش شیوه‌های همدلی و آموزش خود مهارگری ارائه شده است که امید است بتواند گام کوچکی در جهت اعتلای فرهنگی کودکان ایران زمین باشد.

این کتاب حاوی سه بخش اصلی و ضمایم است. در بخش اول دو موضوع مهم که خواندن آن را برای همه کسانی که قصد دارند از این کتاب به صورت عملی استفاده کنند، توصیه می‌کنیم. شما با مطالعه این بخش مبانی نظری کاربردهای دو بخش بعد را فرا می‌گیرید. از آنجا که این کتاب فشرده مطالب زیادی است، لازم است با آمادگی بیشتر آن را مطالعه کنید و یا برخی مطالب را چند بار مطالعه کنید. دو بخش بعدی روش‌های عملی برای آموزش کودکان و والدین است که در آنها سعی شده است به صورت دستورالعمل‌های کلمه به کلمه شما را راهنمایی کنند و همه آنها با روش بازی

درمانگری قابل اجرا هستند. برخی از این روش‌ها برای کودکان چهار سال به بالا و برخی مانند آموزش صلح برای کودکان دبستانی قابل استفاده هستند. بخش سوم، یک برنامه کامل بازی درمانگری است که هم کودکان و هم والدین را برای تغییر و تقویت رفتارهای اجتماعی کودکان و روش‌های تربیتی والدین با برنامه درگیر می‌کند. ما این روش را برای کودکان دبستانی و پیش‌دبستانی توصیه می‌کنیم. برای کودکان پیش‌دبستانی تجربه عملی ما نشان داد که باید کمی سرعت خود را در اجرای برنامه کمتر کنید و روی برخی از فنون تأمل و تمرین بیشتری با کودکان و والدین داشته باشید. همچنین اگر با کودکان پیش‌دبستانی کار می‌کنید و می‌خواهید به طور خاص با کودکانی کار کنید که دارای مشکل روابط اجتماعی هستند (مانند کمرویی و پرخاشگری)، ضمن توجه به اصول بازی درمانگری گروه‌های دبستانی را بیشتر از ۶ نفر و گروه‌های پیش‌دبستانی را بیشتر از ۵ نفر انتخاب نکنید. در بخش ضمایم کتاب مجموعه‌ای از ابزارهای لازم برای روش‌های این کتاب گنجانیده شده است که در چاپ اول کتاب نواقصی در زمینه نمره‌گذاری داشتند. در این چاپ تلاش شد این نواقص مرتفع گردد. پسخوراندی که خوانندگان محترم کتاب، به ویژه اساتید محترم دانشگاه، به هر شکل در اختیار ما می‌گذارند زمینه غنی‌سازی هر چه بیشتر این اثر را در چاپ‌های بعدی فراهم می‌کند که امید است ما را از آن محروم نفرمایید.

مسعود جان بزرگی

بخش اول: اصول نظری

فصل اول: آموزش اخلاق به کودکان

فصل دوم: فرزند پروری

فصل اول

آموزش اخلاق به کودکان

اخلاق، یکی از پیچیده‌ترین مؤلفه‌های رفتاری انسان است. والدین، مربیان و اولیای جامعه آرزو دارند که افراد با اخلاق تربیت کنند و به‌نظر می‌رسد وجود اخلاق، احساس امنیت و اعتماد به نفس را در افراد ارتقاء می‌دهد.

تدارک یک الگوی عملی برای آموزش اخلاق

در این قسمت، سعی شده است مؤلفه‌های رفتاری کودک اخلاق‌گرا و رفتارهای تربیتی که تحول آنها را ارتقاء داده یا مانع از بروز آنها می‌شود، بررسی گردد. همچنین تلاش شده است تا چگونگی به‌کارگیری پنج راهبرد تربیتی اصلی برای ارتقاء هشت جنبه از اخلاق کودکان به تفصیل تشریح گردد. بسیاری از والدین و مربیان به‌طور طبیعی این راهبردها را به‌کار می‌برند، ولی برای برخی لازم است تا در دوره‌های آموزش منظم و ساخت یافته که برای کمک به آنها و در جهت حمایت از تحول اخلاقی کودکانشان طراحی شده است، شرکت کنند.

برنامه‌های آموزش والدین برای کنترل نافرمانی، پرخاشگری و سایر مسائل رفتاری کودکان از جایگاه خاصی برخوردار است. این برنامه‌های آموزشی رفتاری محور، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که به والدین و مربیان اصول مدیریت مؤثر رفتار را آموزش می‌دهند که این اصول شامل استفاده درست از تشویق، تقویت، تنبیه و ارتباط شفاف است. اگر چه این آموزش‌ها فقط به موارد فوق محدود نمی‌شوند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که این آموزش‌ها، نه فقط در درمان اختلالات بلکه در ارتقاء سطح رفتار اخلاقی و جامعه‌پسند کودکان نیز مؤثر هستند (برکویتز، ۱۹۸۳).

همچنین برنامه‌های آموزش والدین برای جمعیت‌های غیر بالینی نیز طراحی شده است و هدف از آن ارتقاء تعامل مفید والدین با کودکان است و بیشتر بر افزایش کیفیت رابطه تا حذف مسائل رفتاری متمرکز است. این برنامه‌ها پنج راهبرد را به‌صورت فردی، گروهی و یا کارگاهی آموزش

می‌دهند. اگر چه ضروری است محتوای این دوره‌ها مطابق با سطح تحول هر کودک تغییر کند، اما از اصول کلی آن می‌توان برای تمام سنین سود جست.

متأسفانه در خصوص چگونگی آموزش به والدین برای ارتقاء ویژگی‌های اخلاقی کودکان، توجه اندکی شده است. با این حال همین مطالعات اندک نشان می‌دهند که آموزش به والدین، می‌تواند رفتار آنها را در ارتباط با تحول اخلاقی کودکان، تغییر دهد و به نتایج مثبتی در سطح تحول اخلاقی کودکان بیانجامد (کامپفر و آلوارادو، ۱۹۹۵).

اگر چه برنامه‌های آموزشی برای والدین ثمربخش است، اما تمام والدین و کودکان از آن سود نخواهند برد. عواملی همچون ناهماهنگی زناشویی، آسیب روانی والدین (به‌خصوص افسردگی) و شرایط نامناسب اجتماعی - اقتصادی، مانع از این می‌شوند که والدین مهارت‌های مذکور را درک کرده و از آنها استفاده کنند. برخی از برنامه‌های آموزشی برای حل مسائل زناشویی و کاهش افسردگی طراحی شده‌اند، اما در برخی موارد والدین و خانواده به مداخله‌های فردی یا زوج درمانگری جدی‌تری نیاز دارند و تنها پس از این مداخله‌ها می‌توانند از برنامه‌های آموزشی استفاده کنند. علاوه بر این، برخی از رفتارهای والدین با همسر یا کودکان خود، نه تنها تحول اخلاق را ارتقاء نمی‌دهد بلکه آن را با موانع جدی مواجه می‌سازد. تعارض‌های زناشویی و کودک آزاری از جمله مواردی هستند که با ایجاد پرخشگری و رفتار ضد اجتماعی در کودکان، همبستگی دارند. بنابراین، در برخی خانواده‌ها توجه به ارتقاء تحول اخلاقی با تغییر رفتار مخرب در خانواده شروع می‌شود (دادز شوارتز و ساندلرز، ۱۹۸۷؛ گریست و همکاران، ۱۹۸۳).

سرانجام ممکن است که هنجارها و ارزشهای فرهنگی برای تربیت مناسب، با اهداف و روش‌های برنامه آموزشی والدین ناهمسان باشند. اکثر نمونه‌گیری‌های پژوهشی در زمینه تربیت و تحول اخلاقی با جمعیت آماری مربوط به طبقه متوسط انجام شده است و ممکن است برای سایر گروه‌های قومی یا اجتماعی - اقتصادی کاربرد نداشته باشند. بنابراین آموزش‌دهندگان و درمانگران باید در آموزش والدین، نسبت به این ارزشها و هنجارها حساس و آگاه باشند، در غیر این صورت والدین ممکن است آنها را به اشتباه، ناکارآمد تصور کرده و یا آموزش‌هایی را که می‌بینند با ارزشهای خود در تضاد ببینند (فورهند و کوچیک، ۱۹۹۶).

به‌طور کلی، تحول اخلاقی و موارد مربوط به آن همگی برای احترام به قانون مهم و حیاتی هستند. یکی از اهداف بنیادی برنامه آموزشی حاضر، اخلاقی کردن مبانی احترام به قانون است. بدین معنی که اگر احترام به قانون در چارچوب اخلاق و تحول اخلاقی قرار بگیرد، به یک نظام رفتاری پایا و پویا تبدیل شده و فرد و جامعه را از سلامت برخوردار خواهد کرد. بنابراین از الگوی ارائه شده برای آموزش درونی‌سازی احترام به قانون سود خواهیم جست.

ماهیت اخلاقی کودکان

در بین اندیشمندان و نظریه پردازان مختلف، در خصوص آنچه اخلاق را تعیین می‌کند اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. الگوهای روان‌تحلیل‌گری بر درونی‌سازی هنجارهای اجتماعی تأکید دارند (برای مثال، وجدان و فرا من) و به احساس خود ملامت‌گری مرتبط با آن (برای مثال، احساس گناه) تمرکز می‌کنند. رفتارگرایان، رفتار آشکار را هسته اخلاق روان‌شناختی می‌دانند، برای مثال مشارکت، کمک کردن، تقلب کردن و غیره. نظریه‌پردازان اجتماعی - فرهنگی بر نقش انتقال فرهنگی ارزشها، صفات شخصیتی (منش اخلاقی) و الگوهای شناختی تأکید دارند. زیست‌شناسان، کارکردهای تکاملی، گزینش ژنتیکی ویژگی‌های اخلاقی، هورمونها و نوروناتومی را در این بین مهم می‌دانند. روان‌شناسان شناختی بر استدلال و تصمیم‌گیری اخلاقی تأکید دارند (ساگان' ۱۹۸۸؛ پالز - نوگوراس و گورتز' ۱۹۹۵؛ استاب' ۱۹۷۹).

این ناهماهنگی، هنگامی مسأله را بغرنج‌تر می‌سازد که سطوح مختلف تحول را در مد نظر قرار دهیم. برای مثال، مطالعه اخلاق در حال تکوین در سال دوم زندگی (خردسالی) الزاماً بر همدلی و تمایز خود - دیگران متمرکز خواهد شد. در حالی که در اخلاق کودک پیش‌دبستانی درک دیدگاه دیگران، خویش‌داری و رفتارهای اجتماعی مانند سهیم شدن در مد نظر است و افرادی که تحول اخلاقی را در نوجوانی بررسی می‌کنند ممکن است بر فلسفه اخلاقی و هویت اخلاقی تمرکز کنند (برکویتز، ۱۹۹۷). به همین علت لازم است که طیف تحول اخلاقی مورد نظر تعریف شود. در اینجا هدف، شناسایی این مسأله است که چگونه می‌توان به والدین و مربیان آموزش داد تا در تحول سنگ بنای اخلاقی کودکان مؤثر باشند. سنگ‌بنایی که شامل مجموعه ویژگی‌هایی است که یا اساس اخلاق را تشکیل می‌دهد و باعث ارتقاء آن می‌شود و یا اخلاق بنیادی انسان را منعکس می‌سازد.

بنابراین بهتر است تمرکز اصلی را روی اوایل و اواسط کودکی قرار دهیم، زمانی که این ویژگی‌ها رشد می‌یابند. علاوه بر این، در خصوص اثرات والدین بر تحول اخلاقی، تنها جنبه‌هایی از اخلاق مورد تأکید قرار می‌گیرند که تحت تأثیر تربیت واقع می‌شوند (کولبی و دامون، ۱۹۹۲). باید به این نکته توجه داشت که ویژگی‌های اخلاقی به خودی خود به وجود نمی‌آیند و از طرف دیگر نمی‌توان آنها را مجزا از هسته بزرگتری دانست که سلامت فرد را ایجاد می‌کند. در حقیقت، ماهیت اخلاقی فرد با سایر ابعاد ترکیب روانی فرد یکپارچه است.

مطالعات نشان می‌دهند که بسیاری از ویژگی‌هایی که در چارچوب اخلاق قرار نمی‌گیرند با ویژگی‌های اخلاقی همراه هستند. برای مثال، می‌توان به خوش‌بینی و قاطعیت اشاره کرد. این ویژگی‌ها را فرا اخلاقی می‌نامند. ویژگی‌های اخلاقی ذاتاً بیانگر اخلاق هستند. ویژگی‌های فرا اخلاقی برای کشف‌وری اخلاقی لازمند، ولی ذاتاً ماهیت اخلاقی ندارند. به عبارت دیگر، آنها به‌طور بالقوه در خدمت رفتار اخلاقی یا غیر اخلاقی هستند. برای مثال، برای عملکرد بهینه اخلاقی، انسان به خود مهارگری نیاز دارد. با این حال،

همین خود مهارگری می‌تواند در انجام رفتار مجرمانه و آزارگرانه نیز نقش داشته باشد (برکویتز، ۱۹۹۷). بنابراین در مطالعه اخلاق، هم باید ویژگی‌های اخلاقی و هم ویژگی‌های فرا اخلاقی را مد نظر قرار داد. بنابراین الگوی زیر برای مطالعه تحول اخلاق و نقش والدین در ارتقاء تحول ارائه می‌شود.

الگوی شناخت و تربیت اخلاقی

برای تربیت اخلاقی کودکان، پرورش هشت بعد مختلف که خود به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند لازم به نظر می‌رسد:

الف. ویژگی‌های فرا اخلاقی که به کنش‌وری اخلاقی مربوط می‌شوند

جهت‌گیری اجتماعی
خود مهارگری
مطیع بودن
حرمت خود

ب. ویژگی‌های اخلاقی

همدلی
وجدان
استدلال اخلاقی
نوع دوستی

● فرایندهای تربیتی

القاء شناختی
مراقبت
انتظار و توقع
الگودهی
فرایند خانوادگی دموکراتیک

در الگوی عملی برای کار، از روش القای شناختی به همراه روش‌های رفتاری که بر تقویت مبتنی هستند استفاده خواهد شد.

چهار بنیان روانی اخلاق (ویژگی‌های فرا اخلاقی)

الف) جهت‌گیری اجتماعی

رفتار اخلاقی، ناشی از علاقه و توجه فرد به دیگران است. روان‌شناسان سالهاست که میل به مشارکت در تعامل‌های اجتماعی و ایجاد روابط را برای سلامت روانی مهم و ضروری می‌دانند. در حقیقت نبود چنین تمایلی نشانه وجود آسیب است. در DSM IV افراد دوری‌گزين و بی‌علاقه به روابط اجتماعی را به‌عنوان اختلال شخصیت اسکیزوئید طبقه‌بندی کرده‌اند و وجود رفتارهای گوشه‌گیرانه و شیوه زندگی ضداجتماعی در کودکان و نوجوانان دال بر بروز آسیب‌های جدی در بزرگسالی است. بنابراین، شناخت چگونگی به‌وجود آمدن و تحول یافتن جهت‌گیری اجتماعی که در سلامت روان و تحول اخلاقی مهم است، بسیار ضروری به‌نظر می‌رسد (واینر، ۱۹۸۰).

محققان و متخصصان بالینی شکل‌گیری دلبستگی ایمن را در سال‌های اولیه زندگی منشاء جهت‌گیری اجتماعی سالم می‌دانند. دلبستگی، رابطه عاطفی خاصی است که بین خردسالان و مراقبان اولیه آنها شکل می‌گیرد. تحقیقات متعددی نشان می‌دهند که شکل‌گیری دلبستگی سالم به پیامدهای روانی مثبت و دیرپا، در فرد می‌انجامد. همچنین پژوهشها بر رابطه بین این دلبستگی و تحول اخلاقی - اجتماعی تأکید کرده‌اند. پارک و واترز (۱۹۸۹) گزارش کرده‌اند که کودکان پیش‌دبستانی با دلبستگی ایمن تعاملات هماهنگی با هم‌تا‌های خود دارند. در حقیقت، دلبستگی اولیه اساس روابط آتی فرد قرار می‌گیرد. مگید و مک کلوی (۱۹۸۷) تنها عامل پایای رفتار ضد اجتماعی کودکان را فقدان دلبستگی ایمن در دوران خردسالی دانسته‌اند چرا که این امر به عدم شکل‌گیری وجدان می‌انجامد. کودکان با دلبستگی ایمن بیشتر احتمال دارد که با قواعد خانواده هم‌نوابی کنند.

رفتار فرزندپروری

بدیهی است که رفتار فرزند پروری بر تحول حس اجتماعی تأثیر می‌گذارد، نکته حائز اهمیت آن است که باید آن جنبه‌هایی از تربیت در مد نظر قرار بگیرد که تحول دلبستگی ایمن را تسهیل می‌کند. در انسانها، برخلاف حیوانات که دلبستگی از نشانه‌های فیزیولوژیکی خاص ریشه می‌گیرد، دلبستگی به طریق متنوعی ایجاد شده و پیامدهای گسترده‌ای را به دنبال دارد (شافر، ۱۹۹۶). به‌طور معمول اعتقاد بر این است که دلبستگی ایمن ناشی از کیفیت تعامل بین نوزاد و مراقب او است. اگرچه چنین تعامل‌هایی را می‌توان به بهترین وجه به‌عنوان نظام‌های اجتماعی مفهوم‌بندی نمود، سهم مادر در این سیستم‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است. ویژگی‌های متعددی برای پیش‌بینی به‌وجود آمدن دلبستگی ایمن، در کودکان بررسی شده‌اند که یکی از مهمترین آنها پاسخدهی است. بدین معنا که مادران کودکان دارای دلبستگی ایمن، هماهنگ با علائم نوزادانشان واکنش نشان می‌دهند و به‌طور پایا

و سریع به آنها پاسخ می‌دهند. بر اساس پژوهش‌های موجود این ویژگی‌های مادران در طول زمان همچنان ثابت باقی می‌مانند. علاوه بر این، این مادران در شیوه‌های تربیتی خود گرم و مهربان بوده و تماس‌های جسمانی محبت‌آمیز بیشتری دارند، خصومت و خشم اندکی را بروز می‌دهند و در مراقبت جسمانی از کودکان خود کوشا هستند. برعکس، مادران مضطرب و تحریک‌پذیر غالباً در ایجاد یک دلبستگی ایمن شکست می‌خورند (اگلند و روف، ۱۹۸۱؛ توماسینی و تولان، ۱۹۷۹).

ب) خود مهارگری

با وجود مطرح شدن دیدگاه‌های مختلف در خصوص اخلاق، تقریباً تمامی محققان اتفاق نظر دارند که وجود توانایی مهار رفتار، یکی از عوامل اصلی اخلاق محسوب می‌شود. اتریونی (۱۹۹۳) **خود انضباط‌گری** را در کنار **همدلی** دو سنگ بنای اخلاق و منش می‌داند.

خود مهارگری در ابتدا با کنترل جسمانی و حرکتی مربوط است، کنترل تخلیه یا آموزش تمیزی در این زمینه مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، خود مهارگری به‌عنوان یک صفت شخصیتی عموماً در کودکان پیش‌دبستانی مورد مطالعه قرار گرفته است. با شکل‌گیری توانایی کودکان پیش‌دبستانی، برای استفاده از واسطه‌های شناختی همچون تصویرسازی ذهنی و گفتار خصوصی آنها توانایی مقاومت در برابر یک خواسته، فرونشانی تکانه‌ها و به تأخیر انداختن ارضاء را فرا می‌گیرند. برجسته‌ترین این توانایی‌ها ظاهراً بین سال‌های ۵ تا ۷ سالگی به‌وجود می‌آید (برکویتز، ۱۹۸۲). به همین دلیل ما نیز بر این باوریم که آموزش احترام به قانون باید از این سنین آغاز گردد.

خود مهارگری ناقص در رفتارهای پرخطر

رفتارهای پرخطر در بسیاری از موارد، حاصل خودمهارگری ناقص و حاصل آن گاهی رفتارهای بزهکارانه است. شاید بتوان رفتار بزهکارانه را عملی تلقی کنیم که از تصور فرد در فرا گرفتن خود مهارگری و کنترل اساسی حکایت می‌کند، کنترل‌هایی که اکثریت اعضای جامعه در طی دوران رشد آن را فرا می‌گیرند. یک کودک یا نوجوان بزهکار یا تشخیص رفتار قابل قبول از غیر قابل قبول را یاد نگرفته و یا این تشخیص را فرا گرفته است اما شیوه‌های کنترل کافی را کسب نکرده است، تا رفتارش را تحت تشخیص خود اداره کند. این برداشت از بزهکاری روی تشخیص ناقص یا کنترل‌های رفتاری ناقص تاکید می‌کند. برای پیشگیری از اینکه جوانان دیگر نیز بزهکار و مجرم نشوند، لازم خواهد بود که مهارت‌های مورد نظر و مطلوب اجتماع به کودکانی که به‌نظر می‌رسد در معرض خطر شدن هستند، یعنی جوانان پیش از بزهکاری، آموزش داده شود.

تأخیر در ارضاء خواسته‌ها

رفتارهای غیر قابل قبول و مجرمانه تا حدی از ضعف توانایی تأخیر در ارضاء خواسته‌ها، یا قدرت جلوگیری از یک رفتار به خاطر تقویت بعدی ناشی می‌شود. محققین مختلف پی برده‌اند که قدرت تأخیر در ارضاء خواسته‌ها، با شاخص آزمایشگاهی مقاومت در برابر وسوسه و نیز با مسئولیت اجتماعی (با پرسشنامه خود سنجی) ارتباط مستقیم دارد. توانایی به تأخیر انداختن ارضاء خواسته‌ها در دوره کودکی کسب می‌شود و با بالا رفتن سن افزایش می‌یابد (میشل و متزرنر، ۱۹۶۲). در واقع یکی از خصوصیات عمده بلوغ اجتماعی همین قدرت انجام وظیفه، در شرایط تقویت با درنگ است. مشاهده رفتار الگو در یادگیری این رفتار مهم است.

به تأخیر انداختن ارضاء خواسته‌ها نمونه‌ای از خود مهارگری به حساب می‌آید. پذیرفتن یا تحمیل معیارهای خاص برای پاداش دادن به خود، نمودی دیگر از خود مهارگری است. کودکان باید در جریان اجتماعی شدن توانایی لازم برای ارزشیابی کار خود را کسب کنند و معیارهای قابل لمس برای تشویق خود را به دست آورند.

تحول خود مهارگری فرآیندی تدریجی و پیچیده است که در آن بالیدگی و تحول توانایی‌ها و ظرفیت‌های کودک نقش مهمی را ایفاء می‌کند. والدین در تحول خودمهارگری تأثیرگذار هستند. این تأثیرگذاری از طریق فرایند "داربست" یا خود نظم‌جویی هدایت شده تحقق می‌یابد. هر دوی این مفاهیم، اشاره به فرایندی دارند که والدین از طریق راهنمایی و پسخوراند از مهارت‌های ابتدایی و تکمیل نشده، کودکان را حمایت می‌کنند. شافر (۱۹۹۴) معتقد است که والدین از دو طریق به تحول خود مهارگری کمک می‌کنند:

- الف) خلق کنترل‌های بیرونی لازم، پیش از آنکه کودک بر خود نظم‌جویی تسلط یابد.
 - ب) با توجه به ماهیت شکننده راهبردهای خودمهارگری نوزادان و نوپایان، محیطی را به وجود آورند که کنترل‌پذیر باشد. برای مثال، در طی ماه‌های اولیه زندگی مسأله خودنظم‌جویی شامل حفاظت از کودک در برابر تحریک مفرط می‌باشد. مکونی (۱۹۸۰) معتقد است که در فرایند گذار از تکانشگری به خودنظم‌جویی پنج روش مؤثر وجود دارد که والدین می‌توانند از آنها بهره ببرند. این موارد عبارتند از:
 - ۱- حفاظت از کودکان در برابر تکانشگری‌هایشان، از طریق کنترل و مدیریت وضعیت‌های خاص.
 - ۲- تدارک مهارهای "من" که کودکان هنوز بر آنها تسلط ندارند (به‌عنوان مثال، آرام کردن کودکان در خلال طغیان‌های هیجانی).
 - ۳- آموزش مهارت‌های مقابله‌ای (مثلاً چگونه در تأخیر انداختن ارضاء، توجه خود را تغییر بدهد).
 - ۴- کمک به کودکان برای پیش‌بینی پیامدهای اعمالشان.
 - ۵- ارائه الگو برای خود مهارگری.
- نوجوانانی که خودمهارگری ضعیفی دارند، از خانواده‌هایی هستند که در آنها تعارض بسیار زیادی

به‌خصوص در مورد ارزش‌های مربوط به تربیت کودک وجود دارد. والدین این نوجوانان در آموزش کودکان خود مسامحه می‌ورزند و در خصوص کارهای خانه و مدرسه انتظار کمی از آنها دارند (بلاک، ۱۹۷۱).

ج) تبعیت جویی یا دگر پیروی

بخشی از ماهیت اخلاق، پیروی از معیارهای بیرونی گزینش شده است. یک فرد اخلاقی در نهایت باید بیاموزد که معیارهای برونی رفتار را درونی‌سازی کند. برای مثال کودکان باید بیاموزند که سهمی شدن در موضوعات ارزشمند در کار و بازی از نظر اجتماعی مورد تأیید است. ریشه‌های چنین پیروی در خردسالی بنا گذاشته می‌شود. نوپایان در حدود ۱۸-۱۹ ماهگی شروع به پیروی از مادرانشان می‌کنند. کودکان خردسال به‌طور خودانگیخته سعی می‌کنند خطاها و اشتباهات خود را جبران کنند، مثلاً عذرخواهی از مادر نمونه‌ای از این رفتارها به حساب می‌آید (لمب و فینی، ۱۹۹۵؛ آیزنبرگ و موسن، ۱۹۸۹). نقش والدین در اینجا بسیاری حیاتی است. انعطاف‌پذیری مادران، تکیه بر مذاکره به‌جای کنترل مستقیم و عاطفه مثبت هنگام تربیت، همگی باعث ارتقاء سطح پیروی در کودکان می‌شود. به‌علاوه این رفتارها با تحول وجدان در سال‌های بعدی ارتباط دارد (وسترمن، ۱۹۹۰؛ کوزینسکی و دیگران، ۱۹۸۷؛ کوچانسکا، ۱۹۸۹، ۱۹۹۱).

د) حرمت خود

این گفتار که "خود را دوست بدار پیش از آنکه دیگران بتوانند دوست داشته باشند" و یا "بهترین دوست خود باش"، اگر چه کلیشه‌ای به‌نظر می‌رسد، اما حقیقتی بدیهی را در خود پنهان دارد و پژوهشهای متعددی صحت آنها را در خصوص حرمت خود تأیید می‌کنند. حرمت خود در کودکی با سلامت روان در زندگی آینده رابطه دارد و فقدان آن به حالت‌های مرضی همچون افسردگی و اضطراب می‌انجامد. به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد که عزت نفس یا حرمت خود مثبت از نظر روان‌شناختی دال بر وجود سلامت است (هارتر، ۱۹۹۷).

به اعتقاد کوپر اسمیت (۱۹۶۷) سه بعد اصلی تربیت، حرمت خود کودکان را ارتقاء می‌دهند:

- ۱- پذیرش کودکان
 - ۲- تعیین حدود مشخص برای رفتار کودکان
 - ۳- اجازه به کودکان برای بیان خود و احترام به شخصیت و دیدگاه منحصر به فرد آنها
- این عقاید با شیوه تربیتی "مقتدرانه" که پیش‌تر اشاره شد همبستگی بالایی دارد.

مکانیزم‌های تأثیر والدین بر تحول اخلاقی (ویژگی‌های اخلاقی)

والدین با استفاده و ایجاد مکانیزم‌های مختلفی بر تحول اخلاقی کودکان تأثیر می‌گذارند.

الف) همدلی

کاگان (۱۹۸۴) همدلی را یکی از "هسته‌ای‌ترین هیجان‌های اخلاقی" می‌داند. دامون (۱۹۸۸) آن را "یکی از عمده‌ترین حمایت‌های هیجانی اخلاق" نامیده است و معتقد است که اخلاق اساساً به تقدم فرد به دیگری تاکید دارد و صرفاً به واسطه درون‌نگری و شناخت احساسات درونی دیگری تحول نمی‌یابد. کودکان باید یاد بگیرند نه تنها با واکنش‌های هیجانی خود هماهنگ شوند، بلکه با واکنش‌های هیجانی دیگری نیز هماهنگی حاصل کنند. هافمن (۱۹۹۱) همدلی را پاسخ عاطفی فرد به آشفتگی دیگری تعریف کرده است که نسبت به وضعیت فرد دیگر تناسب دارد تا با وضعیت خود فرد. هافمن پنج نوع همدلی را مشخص ساخته است که از واکنش‌های غیر ارادی خودکار نوزاد به گریه‌های نوزاد دیگر شروع شده و تا واکنش پخته مبتنی بر تعمق فرد به شرایط ناگوار دیگری ادامه می‌یابد. پاسخدهی همدلانه با نوع دوستی ارتباط مثبت داشته و با رفتارهای ضد اجتماعی ارتباط منفی دارد.

نقش تربیت: اگر چه هافمن همدلی را برای کودک امری ذاتی می‌داند و آن را «همدلی کلی» می‌نامد، اما معتقد است که تربیت در کنار تحول شناختی کودک نقش به‌سزایی در ایجاد همدلی ایفا می‌کند. به‌خصوص استفاده والدین از "القاء شناختی" و نه استفاده از زور و محرومیت عاطفی باعث ارتقاء سطح همدلی می‌شود. بدین معنا که هنگام گوشزد کردن نکته‌ای به کودک، بر پیامدهای رفتار کودک برای دیگری تمرکز کنند و به تبیین آن بپردازند.

ب) وجدان

وجدان از دیرباز به‌عنوان ترکیبی از معیارهای درونی شده و نتایج رفتاری و عاطفی پایبندی یا عدم پایبندی به این معیارها تعریف شده است. کوچانسکا (۱۹۹۷) از جمله محققانی است که خارج از حیطه روان‌تحلیل‌گری، به مطالعه وجدان پرداخته است و آن را دارای دو جنبه عمده می‌داند. یکی، ناراحتی عاطفی که حاصل هیجانی تخطی از معیارها است، برای مثال گناه، پشیمانی، همدلی برای قربانی و دیگری، نظم‌دهی اخلاقی فعال است که درونی‌سازی کلاسیک معیارها را در بر می‌گیرد که باعث جبران و نظارت فرد بر خطاهای خود می‌شود. کوچانسکا (۱۹۹۷) بین خلق و خوی اولیه، به‌خصوص کنترل بازدارنده بالا و تکانشگری پایین و سطح وجدان ارتباط برقرار می‌سازد و معتقد

است که خودمهارگری عامل بنیادین تحول اخلاقی است.

☑ **نقش تربیت:** اکثر محققان استفاده از القاء شناختی و اجتناب از اعمال زور را در درونی‌سازی معیارها مهم دانسته‌اند. اسمیت و گرینینگ (۱۹۵۵) تأثیر اجتناب از اعمال زور را در افزایش احساس گناه گزارش کرده‌اند. رابطه عاطفی مثبت بین مادر و کودک و اجتناب از اعمال زور در کودکان پیش‌دبستانی به درونی‌سازی بیشتر معیارها می‌انجامد و تحول وجدان به وجود یک الگوی پایدار تقابل عاطفی بین مادر و کودک و همدلی مادر بستگی دارد.

ج) نوع دوستی (دگردوستی)

نوع دوستی یا دگردوستی را شاید بتوان یکی از شناخته شده‌ترین ابعاد روان‌شناسی اخلاق دانست که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته است. نوع دوستی یا به شکل رفتار (یا مجموعه رفتارها) بروز می‌کند و یا یک صفت شخصیتی (منش) است که از پرداختن فرد به آن رفتارها شکل گرفته است. آیزنبرگ و ماسن (۱۹۸۹) کودکان نوع دوست را کودکانی فعال، اجتماعی، توانا، با جرأت، پیشرفته در نقش‌پذیری و قضاوت اخلاقی و همدلی دانسته‌اند. نوع دوستی با قضاوت و استدلال اخلاقی رابطه عمیقی دارد (برکویتز، ۱۹۹۷). محققان دیگر نوع دوستی را حاصل یک دل‌بستگی ابتدایی مثبت با والدین دانسته‌اند که شخصیت افراد را شکل داده و به‌عنوان یک نمونه نخستین برای روابط آتی عمل می‌کند. دگردوستی از سنین پایین تحول یافته و به شیوه‌های متفاوتی خود را بروز می‌دهد (هترینگتون، ۱۹۸۶). بیشتر وقتی درباره رفتارهای جامعه پسند توضیح داده شد، مراحل تحول رفتار اجتماعی بیان گردید که تا حدی با تحول دگردوستی نیز انطباق دارند.

☑ **نقش تربیت:** تربیت عامل تعیین‌کننده نوع دوستی است. والدین کودکان نوع دوست، مهربان و حمایتگر بوده، نوع دوستی را الگودهی می‌کنند، اثرات اعمال فرد بر دیگران را برجسته می‌سازند، از القاء شناختی استفاده می‌کنند، انتظارات شفافی را برای رفتار مبتنی بر بلوغ تعیین می‌کنند و وضعیت‌هایی را خلق می‌کنند، تا کودکان رفتار مسئولانه نسبت به دیگری را بروز دهند. این والدین از شیوه تربیتی مقتدرانه استفاده می‌کنند و در خصوص بدی یا خوبی رفتار با کودکان خود صحبت می‌کنند (موسن، ۱۹۸۹؛ زان واکسلر؛ راک، یارو و کینک، ۱۹۷۹).

د) استدلال اخلاقی

اگر چه الگوهای نظری متعددی برای تحول استدلال اخلاقی مطرح شده است، اما الگوی کهلبرگ (۱۹۶۹) رایج‌ترین آنها است. او ۶ مرحله را برای استدلال در خصوص اخلاق شناسایی نمود، به عبارت دیگر پیشرفت تحولی فزاینده، روش‌هایی مؤثرتر برای تفکر و حل مسائل و موضوعات

اخلاقی در اختیار فرد می‌گذارد.

☑ **نقش تربیت:** با وجود اینکه برای سالها اثرات تربیت بر تحول استدلال اخلاقی، نادیده گرفته شده بود، اخیراً پژوهش‌های جالب توجهی صورت پذیرفته و سه متغیر عمده مربوط به تربیت را شناسایی کرده‌اند، که عبارتند از:

سطح استدلال اخلاقی خود والدین
شیوه تربیتی والدین
الگوی ارتباطی والدین

با این حال دو الگوی آخر ظاهراً در تحول استدلال اخلاقی، بیشترین سهم را دارند (کولبی و کهلبرگ، ۱۹۸۷).

- پیشتر اشاره شد که باومریند (۱۹۷۱) سه الگوی تربیتی مجزا را معرفی نموده است:
- ۱- **الگوی مستبد** والدین در این الگو بسیار کنترل‌کننده و پرتوقع هستند از نظر عاطفی سرد و ارتباط چندانی با کودکان خود ندارند.
 - ۲- **الگوی سهل‌گیر**، در این الگو والدین پرمحبت بوده ولی هیچگونه کنترلی را بر رفتار کودکان اعمال نمی‌کنند.
 - ۳- **الگوی مقتدر** در این الگو والدین پرمحبت بوده و در عین حال رفتار کودکان را کنترل کرده و انتظار بالایی را در خصوص رفتار مبتنی بر بلوغ کودکان اعمال می‌کنند.

تنها چند مطالعه به بررسی رابطه بین شیوه‌های تربیتی و استدلال اخلاقی کودکان پرداخته‌اند. پرات و دایسنر (۱۹۹۴) گزارش کردند که استدلال اخلاقی نوجوانان را می‌توان به‌طور مثبتی توسط شیوه تربیتی مقتدرانه پیش‌بینی نمود. در ضمن شیوه تربیتی سهل‌گیر به کاهش سطح استدلال اخلاقی می‌انجامد. سایر مطالعات نیز یافته‌های یکسانی را گزارش کرده‌اند. در بررسی کودکان و نوجوانان دارای استدلال اخلاقی بالا دریافته‌اند که والدین آنها از شیوه‌های مقتدرانه برای تربیت استفاده می‌نمودند، به‌خصوص هنگامی که این شیوه‌ها با تمرکز بر یک ارتباط مبتنی بر حمایت و با گشاده‌رویی همراه می‌شد، سطح استدلال اخلاقی افزایش بیشتری می‌یافت. در سایر پژوهش‌ها، تأثیر ارتباط خانواده بر تحول توانایی‌های استدلال اخلاقی مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش‌ها ماهیت بحث خانواده درباره موضوعات اخلاقی (واقعی و فرضی) و رابطه آن با تحول استدلال اخلاقی کودکان مطالعه شده است. این مطالعات به دو شکل صورت گرفته‌اند:

- ۱- مطالعاتی که از مباحث خانواده به‌عنوان مداخلاتی برای تحریک تحول استدلال اخلاقی کودکان استفاده می‌کردند.

۲- مطالعاتی که صرفاً مباحث خانواده را تحلیل کرده و رابطه آن را با سطوح استدلال اخلاقی کودکان بررسی می‌کردند (برکویتز، ۱۹۸۳).

مطالعاتی که از مباحث خانواده به‌عنوان مداخله استفاده می‌کردند، دریافتند که وقتی مادران در اینگونه مباحث درگیر می‌شوند، به افزایش استدلال اخلاقی می‌انجامد ولی هنگامی که این مباحث صرفاً در کلاس‌های درسی صورت می‌پذیرد تأثیرات آنها بسیار اندک است. استنلی (۱۹۸۰) متذکر می‌شود که تنها هنگامی که والدین با نوجوانان خود در کلاسهای آموزشی شرکت می‌جویند، موفقیت حاصل می‌شود. مطالعاتی که ارتباط خانواده را تحلیل می‌کردند، دریافتند که بیشترین تحول اخلاقی در خانواده‌هایی است که در مباحث خانوادگی از کودکانشان حمایت می‌کردند. کروجر (۱۹۹۲) گزارش نمود که ارتباطات در گروه هم‌تاها و مباحث اخلاقی مادر - دختر رابطه مثبتی با تحول استدلال اخلاقی دارد. همچنین پژوهشها نشان می‌دهند که سه ویژگی مباحث اخلاقی والدین می‌تواند سطح استدلال اخلاقی را پیش‌بینی کنند:

۱- سؤالات سقراطی

۲- حمایت عاطفی

۳- ارائه استدلال اخلاقی بالاتر از سطح کودک

شیوه‌های تربیتی و آموزش والدین به‌عنوان مربیان ذاتی اخلاق

همانطور که پیش از این گفته شد، مطالعات انجام شده روی تأثیر والدین بر تحول اخلاقی کودکان، مجموعه فرآیندهایی را نشان می‌دهند که به‌طور پایا با تفکر، احساس و عمل اخلاقی کودکان در ارتباط است. در این میان می‌توان پنج فرآیند تربیتی مربوط به والدین را شناسایی نمود که بر دو یا بیش از دو عدد از هشت مؤلفه روان‌شناسی اخلاقی تأثیر دارند. این پنج فرآیند عبارتند از:

۱- استفاده از القاء شناختی

۲- بیان محبت و حمایت

۳- توقع از کودکان و تعیین حدود

۴- الگودهی رفتار اجتماعی - اخلاقی

۵- اعمال مباحث خانوادگی باز دموکراتیک و شیوه حل و فصل تعارض.

بنابراین، تنها با تمرکز بر ابعاد تربیتی اندکی، والدین می‌توانند نقش بسیار مهمی را در شکل‌دهی تحول اخلاقی کودکانشان ایفا کنند. هر یک از این پنج فرآیند به‌همراه توصیه‌هایی عملی برای کمک به والدین در جدول صفحه بعد ارائه می‌شوند (لیکونا، ۱۹۸۳).

فرایند توصیه‌های عملی برای والدین

ردیف	متغیرهای تربیت مربوط به والدین	متغیر بازده برای کودک
۱	القاء شناختی	همدلی وجدان نوعدوستی استدلال اخلاقی
۲	شیوه تربیتی مقتدرانه: پاسخدهی / محبت	جهت‌گیری اجتماعی پیروی نوعدوستی وجدان حرمت خود استدلال اخلاقی
۳	توقع از کودک و تعیین حدود	خود مهارگری نوعدوستی حرمت خود
۴	الگودهی رفتار اجتماعی - اخلاقی	خودمهارگری نوعدوستی
۵	مباحث خانوادگی باز دموکراتیک و شیوه حل و فصل تعارض	تبعیت جویی حرمت خود وجدان استدلال اخلاقی نوعدوستی

(۱) القای شناختی

شاید بتوان نیرومندترین تأثیر والدین بر تحول اخلاقی کودکان را القاء شناختی دانست. القاء شناختی به همدلی بیشتر، وجدان تحول یافته‌تر، سطوح بالای استدلال اخلاقی و نوعدوستی می‌انجامد. القاء شناختی کودکان را تحریک می‌کند تا دلایل انتخاب یک رفتار و تأثیر آن را بر دیگری بفهمند و درک کنند. بنابراین، به‌طور مستقیم جنبه‌های شناختی (استدلال اخلاقی) و عاطفی (همدلی) را تحریک می‌کند تا دلایل انتخاب یک رفتار و تأثیر آن را بر دیگری بفهمند و درک کنند. بنابراین، به‌طور مستقیم جنبه‌های شناختی (استدلال اخلاقی) و عاطفی (همدلی) کنش‌وری اخلاقی را مورد خطاب قرار داده و آنها را به هم متصل می‌سازد و به کودکان کمک می‌کند تا معیارهای رفتار اخلاقی را درونی کنند. همچنین القاء شناختی، با تمرکز بر احساس و تفکر دیگری، در یک موقعیت خاص، توانایی درک دیدگاه دیگران را در کودکان افزایش می‌دهد (لیکونا، ۱۹۸۳). در عین حال، القاء شناختی رویکردی

منطقی و محترمانه نسبت به روابط میان فردی را به شکل الگودهی مطرح می‌کند. وقتی والدین رفتار خود را برای کودکان تشریح می‌کنند و به آنها نشان می‌دهند که از تأثیر آن بر کودک خود آگاهند، به‌طور تلویحی این پیغام را به کودک می‌دهند که احساسات و افکار آنها ارزشمند و حائز اهمیت است. در حقیقت، چنین احترامی هسته پرورش خوب کودک به حساب می‌آید. دامون (۱۹۸۸) بر خورد احترام‌آمیز را زیر بنای الگوی تربیت اخلاقی معرفی می‌کند. لیکونا (۱۹۸۳) معتقد است که احترام هسته اخلاق است و والدین باید احترام متقابل را در روابط خود با کودکانشان به‌وجود آورند. یکی از راههای اساسی ایجاد احترام در کودکان نسبت به خود و دیگران، احترام گذاردن به آنها و احترام خواستن از آنهاست. در نهایت، بحث در خصوص رفتارهایی که والدین آنها را کم و بیش مقبول می‌دانند به کودکان کمک می‌کند تا معیارهای خاص رفتار را شناخته و آنها را درونی‌سازی کنند. فرصت‌های بسیاری برای استفاده از القاء شناختی وجود دارد. یکی از آشکارترین آنها دریافت انضباط است. وقتی کودکان نافرمانی می‌کنند، فرصتی برای والدین پیش می‌آید تا درست یا غلط بودن یک رفتار را به کودکان بیاموزند و از آن مهمتر، علت درست بودن یک رفتار را فرا بگیرند. صرف زمان برای طی این فرآیند، درک کودک را از اصول اخلاقی افزایش داده و در نتیجه نیاز به مداخله‌های بعدی را کاهش می‌دهد. البته برخی مواقع اهداف کوتاه‌مدت، مثلاً توقف یک رفتار خاص اولویت پیدا می‌کند و بنابراین ممکن است استفاده از رفتارهای خشن ضرورت پیدا کند. حتی در این موارد هم توضیح بعدی در خصوص رفتار کودک می‌تواند درک کودک را از رفتار اخلاقی افزایش دهد (برکویتز، ۱۹۸۳).

لازم نیست که القاء شناختی حتماً هنگام تربیت ارائه شود. بحث در خصوص وقایع روزانه نیز می‌تواند شامل تمرکز بر علل رفتارها و پیامدهای آن بر دیگران باشد. والدین در حین گفتگو همراه با القاء شناختی می‌توانند تحول اخلاقی کودکان را از طریق پرسش‌های سقراطی با ایجاد فضای هیجانی حمایتی، تحریک کنند. برای مثال می‌توان از کودک پرسید که به‌نظر او چرا یک رفتار خاص (مثل ندادن اسباب‌بازی به کودکی دیگر) باعث شد تا آن کودک، گریه کند. بدین ترتیب، خود کودک سعی می‌کند برای رسیدن به پاسخ فکر کند. اینکه چگونه والدین می‌توانند این کار را انجام دهند به سطح تحول کودک بستگی دارد. در حقیقت والدین باید نسبت به آنچه کودکان می‌توانند بفهمند آگاه بوده و زبان خود را بر آن اساس هماهنگ کنند. برای مثال، گفتن این مسأله به کودک که زدن دیگری باعث ایجاد درد در کودک دیگر می‌شود، برای انتقال این پیام که رفتارش دیگری را متأثر می‌سازد کافی است و بهتر این است که صرفاً بگوییم رفتار او نادرست است. کودکان پیش‌دبستانی که در درک دیدگاه ماهرترند، بهتر می‌توانند بین دوست نداشتن آسیب دیدن خودشان و رفتارشان نسبت به دیگران ارتباط برقرار سازند. با بزرگتر شدن کودکان ارائه مباحثی پیچیده‌تر در خصوص علت ترجیح برخی رفتارها نسبت به دیگران آسانتر می‌شود (واکر و تیلور، ۱۹۹۱).

۲) شیوه تربیتی مقتدرانه (پاسخدهی / محبت)

عامل دیگر تربیتی که با مؤلفه‌های هسته‌ای متعددی از اخلاق ارتباط دارد، تربیت مقتدرانه است. در این شیوه، از الگوهای هیجانی اخلاقی ناسازگارانه اجتناب می‌شود. کودکان خانواده‌های مقتدر از حساسیت اجتماعی، خود آگاهی و احترام به قواعد و قدرت برخوردارند. این شیوه تربیتی به صورت تعامل بین دو تمایل والدین توصیف می‌شود:

الف. پاسخدهی

ب. داشتن توقع از کودکان

پاسخدهی به معنای تدارک محبت و حمایت برای کودکان است. برقراری یک تعامل گرم و مثبت، تحول وجدان و استدلال اخلاقی را در کودکان ارتقاء می‌دهد. به علاوه، این امر به دلبستگی ایمن و حرمت خود نیز می‌انجامد (دامون، ۱۹۸۸، برکویتز، ۱۹۹۷).

یکی از پیامدهای تربیت گرم و پاسخگو، انتقال این نکته به کودکان است که آنها ارزشمند و سزاوار چنین رابطه‌ای هستند. ما به کودکانمان عشق می‌ورزیم و این عشق به خودپنداره مثبت در آنها می‌انجامد. پیام وسیع‌تر چنین ارتباطی این است که تمام انسانها مستحق رابطه گرم هستند و نباید به آنها آزار رسانند. تخطی از این معیارها منجر به احساس گناه و شرم در فرد می‌شود؛ دو احساسی که ارتباط مستقیمی با وجدان دارند. همچنین این امر، پایه‌ای را برای استدلال اخلاقی فراهم می‌آورد، بدین صورت که اگر مردم سزاوار رفتار انسانی هستند، چه عملی در یک موقعیت خاص در خور آنها است. در رابطه والد - کودک، علاوه بر القاء شناختی، فرصت‌های زیادی برای ابراز محبت وجود دارد. در حقیقت، سطح گرمی و حمایت، کیفیت پایدار این گونه روابط است. یکی از تلویحات این امر این است که بسیاری از تعامل‌هایی که به حیطه کنش‌وری اخلاق مرتبط نیستند، تحول کودکان را متأثر خواهند ساخت. با این حال، ابراز حمایت در خلال تعامل‌های مربوط به موضوع‌های اخلاقی از اهمیت بسیاری برخوردار است. برای مثال، وقتی که والدین می‌کوشند تفکر کودک را در خصوص پیامدهای اخلاقی برخی رفتارهایشان تحریک کنند، در صورت بیان حمایت و نشان دادن علاقه به دیدگاه آنها و ابراز همدلی نسبت به احساسات آنها، به نتایج بهتری دست پیدا می‌کنند. همچنین والدین علاوه بر ایجاد یک فضای حمایتی برای کودکان برای مواجهه با پیامدهای اخلاقی رفتار خود (یا دیگران)، الگویی را بازنمایی می‌کنند که نشان‌دهنده احترام به دیگران است و به‌طور غیر مستقیم به کودکان خود نفع می‌رسانند. همانطور که قبلاً گفته شد، بحث والد - کودک در خصوص موضوعات اخلاقی هنگامی بیشترین تأثیر تحولی را دارد که به شیوه‌ای محترمانه و حمایتی از نظر هیجانی ارائه گردد (برکویتز و گبیز، ۱۹۸۳).

۳) تنظیم توقع و انتظار از کودک و تعیین حدود

همانطور که گفته شد دومین مؤلفه تربیت مقتدرانه، داشتن توقع و انتظار از کودک است. داشتن انتظار چیزی بیش از خواستن برخی رفتارها از کودکان است. انتظار مؤثر دارای سه جزء است:

۱- والدین لازم است اهداف متعالی ولی واقع بینانه‌ای را در خصوص رفتار کودکانشان ترسیم کنند. این امر شامل درک این نکته است که چیزی را می‌توان به‌طور منطقی از کودکان انتظار داشت. کودکانی که والدینشان از آنها انتظارات اندکی دارند، آنها نیز از خودشان انتظار خاصی ندارند. کودکانی که والدینشان از آنها انتظارات غیرمنطقی بالایی دارند، همواره ناکام و خشمگین شده و خود را شکست خورده می‌پندارند. بدیهی است که والدین باید انتظارات خود را به کودکان انتقال دهند. یکی از رایج‌ترین نقاط ضعف در روابط انسانی این است که ما دیگران را به خاطر عدم ارضاء انتظاراتی که هرگز آنها را نسبت به این انتظارات آگاه نکرده‌ایم، مسئول بدانیم (برکویتز، ۱۹۸۳).

۲- والدین باید حمایت‌های لازم را برای دستیابی به این اهداف فراهم کنند، به‌عنوان مثال تدارک درگیری والدین با کودکان برای انجام تکالیف مدرسه یکی از این موارد است.

۳- والدین باید نسبت به دستیابی یا عدم دستیابی کودکان به انتظارات خود و خواسته‌های مورد نظر، نظارت داشته باشند. کودکان به سرعت بی‌اثر بودن خواسته‌هایی که به آنها نظارت نشده است را درک می‌کنند و بنابراین پیامدی برای آنها در نظر نمی‌گیرند بنابراین، چنین خواسته‌هایی بر تحول اخلاقی کودکان تأثیر ناچیزی خواهند داشت (برکویتز، ۱۹۸۳). اگر توقع داشتن به‌عنوان بخشی از تربیت مقتدرانه اعمال شود، کودکان دارای خودمهارگری، نועدوستی و حرمت خود بیشتری خواهند شد.

۴) الگودهی رفتار اجتماعی - اخلاقی

یکی از بهترین راههایی که می‌توانیم از طریق آن به کودکانمان بیاموزیم که استدلال اخلاقی خود را به رفتار اخلاقی مثبت تبدیل کنند، ارائه نمونه و الگو است. آموزش احترام به کودکان از طریق احترام گذاشتن به آنها یکی از راههای الگودهی است. احترام گذاشتن به کودکان تنها یک راه الگودهی است. چگونگی رفتار و برخورد والدین با سایر افراد از جمله دوستان، خویشان و بستگان نیز از راههای دیگر الگودهی است که مورد استفاده قرار می‌گیرد. همانطور که گفته شد چگونگی رفتار والدین هنگام تعامل با کودکانشان در خصوص موضوعات اخلاقی به‌صورت یک الگو درمی‌آید. همچنین والدینی که به بیان همدلی پرداخته یا استدلال اخلاقی را مورد بحث قرار می‌دهند، این کیفیات را الگودهی می‌کنند (لیکونا، ۱۹۸۳).

راههای مستقیم‌تر دیگری نیز وجود دارند که از طریق آنها الگودهی می‌تواند تحول اخلاقی را تحت تأثیر قرار دهد. کودکان به دقت تعامل‌های والدین خود با یکدیگر، اعضای خانواده و سایر افراد را مورد مشاهده قرار می‌دهند و از طریق این مشاهدات چگونگی رفتار با دیگران را می‌آموزند. همانطور که والدین می‌توانند الگوی مهر و محبت باشند، می‌توانند خشونت و آزار را نیز الگودهی کنند. وقتی والدین تعارض با یکدیگر را به‌وسیله پرخاشگری، کتک‌کاری و درگیری جسمانی حل می‌کنند، این پیغام را به کودکان می‌دهند که استفاده از زور مجاز است. در حقیقت، والدین خشن کودکان پرخاشگر به‌وجود می‌آورند. کودکان به‌طور فعالانه می‌کوشند تا علل و پیامدهای رفتار والدینشان را در خلال تعامل‌های

تعارض‌آمیز معنا دهند و چنین ارزیابی‌هایی، تأثیرات دیرپایی بر زندگی آنها خواهد داشت. اگر چه ممکن است کودکان صرفاً به تقلید رفتارهای والدین نپردازند، اما باورها و بازخوردهایی از رفتارهای والدین کسب می‌کنند که چگونگی رفتار آنها با دیگران را شکل می‌دهد.

همچنین والدین هنگامی که وقایع زندگی خود را با کودکان در میان می‌گذارند، می‌توانند به‌عنوان الگوی رفتار اخلاقی عمل کنند. دامون در ارائه توصیه‌هایی برای تربیت اخلاقی کودکان بیان می‌کند که والدین باید آشکارا با کودکان، واکنش‌های اخلاقی زندگیشان را در میان بگذارند. سهیم شدن در واکنش‌های هیجانی به معنای تشریح زمان و مکان مناسب آن واکنشها و نیز ارائه پاسخ به سؤال‌های کودکان است. همچنین رفتار مقبول اجتماعی والدین، به کودکان می‌آموزد که باید نسبت به دیگران رفتاری محترمانه داشته باشند.

۵) مباحث خانوادگی باز دموکراتیک و شیوه حل و فصل تعارض

غالباً گفته می‌شود که اخلاق را نمی‌توان قانونی کرد. این امر الزاماً صحیح نیست. در حقیقت، این بستگی به راه قانونی‌سازی اخلاق دارد. اخلاق با تحکم، قانونی نمی‌شود اما در خلال یک قانونی‌سازی دموکراتیک این اتفاق می‌افتد. این معنا که اگر تمامی افراد توان برابری برای ورود به حوزه عموم و شرکت در تصمیم‌گیری‌ها را داشته باشند، اخلاق قانونی می‌شود. این امر با دو روش قابل دستیابی است:

اول اینکه، آن دسته از تصمیم‌ها و قواعدی، احترام بیشتری را به سوی خود جلب می‌کنند که عادلانه باشند.

دوم اینکه، شرکت در فرآیند مذکور، به احتمال زیاد به تحول شرکت‌کنندگان می‌انجامد (پاور، ۱۹۸۹). در تحلیل مؤلفه‌های تحول اخلاقی، مشاهده شده است که جنبه‌های مختلفی از یک فرآیند دموکراتیک به پیروی، تحول استدلال اخلاقی، وجدان، حرمت خود بالا و نوعدوستی در کودکان می‌انجامد. این خانواده‌ها نقطه‌نظرهای کودکان را در تصمیم‌گیری‌ها، مباحث و حل تعارضها مهم دانسته و به آن احترام می‌گذارند. آنها به کودکان اجازه می‌دهند که بدانند عقایدشان ارزشمند است و از شرکت آنها در مباحث خانواده حمایت هیجانی می‌کنند.

لیکونا (۱۹۹۴) ضمن اشاره به وضعیت جرایم کودکان و نوجوانان در آمریکا، بیان می‌کند که اکنون نیمی از جرایم جدی در آمریکا به کودکان ۱۷-۱۰ ساله مربوط است. همچنین سرعت و تخریب اموال هزینه‌ای بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار را به خود اختصاص داده است و سالانه بیش از ۱۰۰۰۰۰ معلم و بیش از صدها هزار دانش‌آموز قربانی خشونت این قشر سنی می‌شوند.

لیکونا (۱۹۹۴) از "رویکرد عادلانه" برای تربیت کودکان به‌ویژه در حوزه اخلاق استفاده می‌کند. در این رویکرد والدین با توجه کردن به نقطه نظر کودکان، به آنها احترام می‌گذارند. این روش به کودکان می‌آموزد که اخلاقی فکر کنند و نیازهای دیگران را به مانند نیازهای خودشان در مد نظر قرار دهند. این

مهارت‌های مهم زندگی، کودکان را یاری می‌دهند تا استدلال اخلاقی خویش را به رفتار عادلانه در روابط انسانی تبدیل کنند. در اینجا او به ارائه یک فرآیند در ده گام می‌پردازد که رفتارهایی برای کسب درک متقابل، ماهیت و جلوه‌های مسأله، حل مسأله و نظارت بر موفقیت و اجرای حل مسأله را دربرمی‌گیرد که او آنها را پایه تحول اخلاقی می‌داند و ۱۰ نکته مذکور را به صورت زیر عنوان می‌کند:

۱. زیربنای اخلاق احترام است؛ احترام به خود، دیگران و به همه اشکال حیات و محیط اطراف.
۲. تحول اخلاقی در خلال یک فرایند تدریجی و به صورت مراحل مختلف اتفاق می‌افتد.
۳. به کودکان احترام بگذارید و از آنها انتظار داشته باشید که به شما احترام بگذارند.
۴. با الگوسازی، اخلاق را به کودکان بیاموزید.
۵. آموزش کلامی برای تحول اخلاق مهم است.
۶. به فرزندان‌تان یاد بدهید چگونه فکر کنند.
۷. به کودکان مسئولیت‌های واقعی بدهید.
۸. بین استقلال و کنترل کودکان، تعادل برقرار کنید.
۹. با محبت و توجه به کودکان، آنها را در ایجاد تصویر ذهنی مثبت از خود یاری دهید.
۱۰. تربیت اخلاقی و خوشبختی خانواده دو روی یک سکه هستند. یعنی تربیت اخلاقی کودکان، خوشبختی خانواده زیاد می‌شود.

بنابراین امکان اینکه بتوان موارد اخلاقی را قانونی کرد نیز وجود دارد و می‌توان از راهبردهای اخیر برای درونی‌سازی احترام به قانون سود جست.

فصل دوم

فرزند پروری

آمادگی برای فرزندپروری

نکات عمده

فرزندپروری فرایند تحول و بهره‌گیری از دانش و مهارت‌های مناسب برای برنامه‌ریزی، خلق، پرورش و تدارک مراقبت از فرزند است (موریسون، ۱۹۷۸). بروکس (۱۹۸۷) معتقد است که فرایند تربیت شامل تغذیه، حفاظت و راهنمایی کودک در گستره تحولی او است. فرزند پروری فعالیتی پیچیده است و شامل بسیاری از رفتارهای اختصاصی می‌شود که هر یک از والدین به‌طور جداگانه و یا با جلب مشارکت یکدیگر از این مهارت‌ها استفاده می‌کنند تا رفتار کودک خود را تحت تأثیر قرار دهند (دارلینگ، ۲۰۰۰).

شیوه فرزندپروری بیانگر تنوع‌های بهنجار در تلاش‌های والدین برای کنترل و اجتماعی کردن فرزندان است (باومریند، ۱۹۹۱). بنابراین این شیوه‌ها، ابزاری برای توصیف تفاوت‌های بهنجار فرزندپروری بوده و با موضوع کنترل، ارتباط تنگاتنگ دارند. اکثر پژوهشگران معتقدند که نقش اصلی والدین آموزش و کنترل فرزند است (دارلینگ، ۲۰۰۰).

سبک فرزند پروری از دو جزء تشکیل شده است:

۱. پاسخدهی والدینی که به میزان حساس بودن والدین، گرمی و حمایت‌کنندگی آنها مربوط است.
۲. توقع والدینی که به انتظارات آنها از فرزندان و میزان کنترل‌کنندگی آنها مربوط می‌شود.

پاسخدهی والدینی به میزان تعهد والدین برای ایجاد فردیت، خود نظم جویی و خود اطمینان بخشی کودک مربوط می‌شود و این در حالی است که آنها میزان سازگاری، حمایت‌کنندگی و نیازها و مطالبات خاص کودک را هم در نظر می‌گیرند (باومریند، ۱۹۹۱). توقع والدینی عبارت است از تلاش‌های والدین برای وادار کردن کودکان به هماهنگ شدن با کل خانواده به‌وسیله اعمال مطالبات، نظارت و تلاش‌های انضباطی

است. این والدین از قوانین انضباطی برای مواجهه با نافرمانی‌های کودک استفاده می‌کنند (باومریند، ۱۹۹۱). والدین را بر اساس دو محور پاسخدهی و سطح توقع می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود. محور اول شامل دو زیر گروه می‌شود: گروه اول والدینی هستند که دارای سطوح بالای پاسخدهی هستند. این والدین نسبت به نیازهای کودکان خود حساس هستند و نه تنها قادر به شناسایی نیازهای کودکان خود در هر شرایطی هستند، بلکه توانایی ارائه پاسخ متناسب با شرایط مذکور را هم دارند. گروه دوم والدینی هستند که دارای سطوح پایین پاسخدهی هستند. این والدین نه می‌توانند نیازهای فرزندان خود را تشخیص دهند و نه توانایی پاسخدهی مناسب به نیازهای کودکانشان را دارند. به‌طور مثال، مادری که تشخیص می‌دهد کودک دو ساله‌اش نیاز به استقلال دارد، ضمن مراقبت از او به او یاد می‌دهد کارهایی را که از عهده آنها برمی‌آید را انجام دهد. مثل غذا خوردن، راه رفتن و مسایلی از این قبیل. در حالی که مادری که پاسخدهی ضعیف دارد، ممکن است در مقابل نیاز مذکور یا بی‌تفاوت باشد و یا پاسخ نامناسب بدهد. مثلاً کودکی که نیاز دارد خودش راه برود را مرتب در آغوش بگیرد و یا اجازه راه رفتن مستقل را به او ندهد. محور دوم یعنی توقع والدینی نیز شامل دو زیر گروه می‌شود: گروه اول شامل والدینی می‌شود که دارای سطوح بالای توقع والدینی هستند و سعی می‌کنند که در فعالیت‌های کودکانشان مداخله کرده و آنها را کنترل کنند و گروه دوم والدینی هستند که دارای سطوح پایین توقع والدینی هستند، این والدین دخالتی در فعالیت کودکانشان نشان نمی‌دهند و کنترل کمتری را روی کودکانشان اعمال می‌کنند.

بر اساس الگوی فوق، باومریند چهار الگوی اصلی والدینی را برای فرزند پروری معرفی کرده است:

